

خو اهند گان جامعه مدنی کیانند؟

دکتر علی بزرگر

زمینه‌های رشد جامعه مدنی در ایران

آن گونه که گذشت^۱ ویژگیهای جغرافیائی سرزمین ایران آن را گذرگاه جنگاوران، کالاهای اندیشه‌ها قرار داده است و ایرانیان به عنوان يك ملت هم اثرپذیر از تحولات تاریخ جهان و هم اثر گذار بر آن بوده‌اند. یکی از اثرهای این موقعیت مکانی، لزوم به وجود آمدن دولت مرکزی قوی و استبدادی بوده که در بسیاری از دوران‌های تاریخ این ملت حالت غالب داشته است. از روی طبع، نظام اجتماعی و اقتصادی نیز از این استبداد حکومتی تاثیرپذیر بوده است.

هخامنشیان برای نخستین بار در جهان پایه‌های نظام حکومت بر يك سرزمین گسترده را نهادند. در دورانهای اشکانی و ساسانی ساختار این نظام شکل گرفت و استقرار یافت. ساختار این نظام بر پایه نوعی تقسیم کار میان طبقات در يك هرم قدرت بود که اقتدار را در بالای هرم متمرکز می‌کرد و گونه‌ای پایداری برای آن به همراه داشت. در دهه‌های پایانی دوران ساسانی، ساختار این نظام حکومتی از هم گسست و با ورود اعراب به ایران فروپاشید.

در آغاز دوران اسلامی به دلیل توانمندی بدنه جامعه - یعنی دهقانان و خرده‌مالکان - که برآمده از نظام ساسانی بود پس از یکی دو قرن برای نخستین بار تعادلی در جامعه پدید آمد که شاید همان تا اندازه‌ای موجب برآمدن و شکوفایی دوران سامانی گشت. اما امپراتوری عباسی نه آن اندازه توانمند بود که خود بتواند يك مرکزیت قوی در فلات ایران و آسیای میانه ایجاد کند و نه اجازه می‌داد که حکومت‌های ایرانی بالنده شوند و چنین اقتداری به وجود آورند.

حاصل آنکه در این قسمت از جهان یعنی ایران و آسیای میانه گونه‌ای خلأ قدرت بروز کرد که اقوام آسیایی شمالی که بهره‌چندانی از مدنیت نداشتند به درون آن سرازیر شدند و برای نزدیک به هزار سال (از فروپاشی سامانیان تا برآمدن انقلاب مشروطه) شهرها، روستاها و نهادهای تمدنی این سرزمین را مورد تاخت و تاز و تاراج

قرار دادند.

نظام استبدادی برآمده از این شرایط تاریخی - جغرافیایی - سیاسی، که ویژگیهای بارز آن تمرکز قدرت در دست شاه در نوك هرم قدرت، ناپایداری حکومت، خشونت و ناامنی مالی و جانی افراد، و نابودی نهادهای اجتماعی و اقتصادی در جامعه بود. در سالهای پایانی دوران قاجار در برابر موج عدالت‌طلبی و ترقی‌خواهی ایرانیان در انقلاب مشروطه به تغییری ساختاری تن داد که قدرت سیاسی را از شاه به مجلس نمایندگان برگزیده مردم منتقل می‌کرد. با برآمدن حکومت پهلوی در دوران پدر و پسر، استبداد لباس تازه‌ای پوشید و در لباس مشروطه پدیدار گشت. اما تغییرات در جامعه ایرانی ادامه یافت و نهضت ملی و پس از آن انقلاب ۱۳۵۷ را پدید آورد که شعارهای آن نابودی استعمار، استبداد و برقراری آزادی و استقلال در سایه اسلام بود.

تغییراتی که در بیست سال پس از انقلاب در ساختار اجتماعی این کشور پدید آمده نیاز به جامعه مدنی و زمینه‌های رشد آن را به وجود آورده است. در این جا به برخی از این تغییرات در جامعه ایرانی خواهیم پرداخت.

روز دوم خرداد ۱۳۷۶ شمار غیرقابل انتظاری از ایرانیان به نامزدی در انتخابات رئیس جمهوری رای دادند که برنامه اصلی او تحقق آرمانهای جامعه مدنی بود. این واقعه نه تنها ایران بلکه جهان را لرزاند و همه حتی آفرینندگان آن را بهت‌زده کرد. گروههای رقیب آن را به حساب سازماندهی و پولهای خرج شده توسط کارگزاران گذاشتند و هنوز هم از نظر قضائی آن را دنبال می‌کنند. کارگزاران سازندگی آن را تأییدی بر توفیق برنامه‌های سازندگی آقای هاشمی رفسنجانی دانستند. بعضی از سازمانها و گروههای موافق، شخصیت جذاب، متواضع و صمیمی آقای خاتمی را انگیزه اصلی گرایش رای‌دهندگان به سوی ایشان خواندند. اگرچه ممکن است در هر يك

انتخابات دوم خرداد نشان داد که جامعه ایرانی به یقین تغییر کرده و ملت ایران خواهان حقوق و آزادیهای مدنی است. رای جوانان در دوم خرداد رای به آینده بهتر بود.

شش سال به بالای شمارش شده را تشکیل می دادند.^۲ بدین ترتیب جمعیت باسواد در نودسالی که از انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۷۵ می گذرد از کمتر از يك درصد به حدود ۸۰ درصد افزایش یافته است. افزون بر این، رسانه های جمعی مانند رادیو و تلویزیون که مرزهای بیسواد را نیز درمی نوردد آگاهی مردم کشور را بسیار بیشتر از آمار باسوادان گسترش داده است.

دانش آموختگان

در بررسی روند آموزشی کشور به آمار پیش از سال ۱۳۵۵ نمی پردازیم. در این سال که جمعیت شش سال به بالای کشور ۲۷/۱۱ میلیون نفر بود شمار جمعیت دانش آموزی و دانشجویی کشور جمعاً ۷,۸۷۸,۳۷۴ نفر بود یعنی از هر ۳/۵ نفر يك نفر به آموزش اشتغال داشت. در آبان سال ۱۳۷۵ جمعیت شش سال به بالا به ۵۲/۳ میلیون نفر افزایش یافته بود. در این سال جمعیت دانش آموزی و دانشجویی کشور هم به ۱۹/۸ میلیون نفر افزایش یافته و بدین ترتیب از هر ۲/۶ نفر يك نفر مشغول آموزش بوده است. اگر شمار آموزگاران، دبیران، استادان و کارکنان اداری نظام آموزش رسمی و غیررسمی و انواع کلاسهای آزاد را هم به حساب آوریم می بینیم که نزدیک به نیمی از ایرانیان به گونه ای با امر آموزش یا خدمات آموزشی ارتباط دارند.

این پدیده یعنی میزان گرایش به آموزش در ایران شاید در میان کشورهای جهان کم نظیر باشد. حتی انگیزه بخش مهمی از ایرانیان که پس از انقلاب به خارج مهاجرت کردند فراهم آوردن امکانات آموزشی برای فرزندانشان بود. کسانی که با زندگی ایرانیان مهاجر آشنایی دارند بخوبی می دانند که بسیاری از آنان با چه دشواریها و فداکاریهایی امکانات آموزشی فرزندان خود را فراهم آورده اند به گونه ای که هم اینک شمار

از این نکات جزئی از واقعیت نهفته باشد اما واقعیت اصلی چیز دیگری بود. دوم خرداد نشان داد که جامعه ایرانی به یقین تغییر کرده و ملت ایران خواهان حقوق و آزادیهای مدنی است. در این جا به برخی از این دگرگونیهای شگرف در جامعه ایرانی که به افزایش شمار خوانندگان جامعه مدنی انجامیده خواهیم پرداخت.

سواد

پیش از مشروطه هم جامعه مدنی در ایران خوانندگانی داشت اما شمارشان اندک بود. اگر سواد را به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر مشارکت در نظر بگیریم شاید تا اندازه ای ابعاد تغییر جامعه ایرانی روشن شود. جمعیت ایران در سال ۱۲۸۵ در آستانه انقلاب مشروطه حدود ۹ میلیون نفر بود که از این شمار تنها چند دهم درصدشان باسواد بودند. سال ۱۳۰۰ یعنی آغاز حکومت پهلوی جمعیت کشور ۹/۷ میلیون نفر بود که شاید حدود يك درصد آنها باسواد بودند. در شهریور ۱۳۲۰ که پس از بیست سال حکومت رضاشاهی ارتش های متفقین به ایران وارد شدند از ۱۲/۸ میلیون نفر جمعیت حدود چهار درصد باسواد بودند. در پایان دهه ۱۳۲۰ که دوران آشفته گی همراه با آزادی نسبی بود جمعیت ایران به ۱۶/۲ میلیون و شمار باسوادان به حدود ۸ درصد رسید.^۲

از سال ۱۳۳۵ به بعد شمارش به نسبت دقیقی از جمعیت کشور در گروه های سنی گوناگون و باسوادان وجود دارد. در آبان این سال جمعیت شش سال به بالای کشور ۱۵/۶ میلیون و نسبت باسوادان آن ۱۲/۲۴ درصد بود. ده سال بعد یعنی در آبان ۱۳۴۵ نسبت باسوادان به ۲۸/۶۸ درصد و ده سال پس از آن در آبان ۱۳۵۵ یعنی در آستانه انقلاب، به ۴۷/۴۹ درصد رسید. در مهرماه ۱۳۶۵ باسوادان ۶۱/۷۸ درصد و در آبان ۱۳۷۵ باسوادان ۷۹/۵۱ درصد از جمعیت

- این که برخی می گویند جوانان پس از انقلاب دارای نگرشی سطحی تر از پیش از انقلاب هستند درست نیست. فلسفه‌ای که پیش از انقلاب جوانان بدان گرایش داشتند ایدئولوژی بود نه فلسفه.

بزرگی از ایرانیان فرهیخته نقش‌های ارزنده‌ای در مراکز علمی، صنعتی و اقتصادی جهان برعهده دارند. اهمیتی که ایرانیان بویژه در نیم قرن گذشته به آموزش فرزندان خود داده‌اند يك ارزش فرهنگی والاست که تاکنون ثمرات درخشانی به بار آورده است و در آینده نیز دستمایه نوسازی اجتماعی جامعه ایرانی خواهد بود.

روشن است همان‌گونه که گرایش جامعه به آموزش، کیفیت نیروی انسانی جامعه را بالا می‌برد جامعه نیز باید خود را برای پذیرش این دانش‌آموختگان آماده کند. نظام آموزشی ما در حال حاضر سالانه چیزی در حدود ۴۵۰ هزار دانش‌آموخته دوره‌های متوسطه و ۱۵۰ هزار دانش‌آموخته دوره‌های عالی را به جامعه تحویل می‌دهد. آیا جامعه آمادگی فراهم آوردن امکانات کار و زندگی و برآورده ساختن انتظارات این عده و استفاده از وجود آنها و تحمل تغییرات ناشی از این دگرگونی‌های کیفی در افراد خود را دارد؟ جامعه ایرانی بی‌آنکه خود چندان بداند تغییر کرده است.

جوانان

از جمعیت بیش از ۶۰ میلیونی ایران در آبان ۱۳۷۵ نزدیک به ۴۱ میلیون نفر یا حدود ۶۹ درصد را جمعیت ۲۹ سال به پایین تشکیل می‌داد.^۴ داشتن جمعیت جوان امکانات زیادی در اختیار کشور می‌گذارد. يك جمعیت جوان، توانا، کارا، سالم و آموزش‌پذیر است و می‌تواند بسیار مؤثرتر از يك جمعیت سالمند که نیاز به نگهداری و تیمار دارد چرخهای اقتصاد را پیش ببرد. در عین حال چنین جامعه‌ای نیاز به امکاناتی چون آموزش، بهداشت، کار، مسکن، آزادی بیان، آزادی اجتماع و میدان برای جولان توانائی، خلاقیت و نوآوری دارد. جامعه جوان بن‌بست را نمی‌پذیرد و می‌خواهد راهی به سوی آینده بهتر برای خود باز کند.

این که برخی می‌گویند جوانان در دوران پس

از انقلاب دارای نگرشی سطحی تر از پیش از انقلاب هستند و بیشتر به فوتبالیسم، موزیک غربی و ظواهر تمدن غرب توجه دارند درست نیست. همان‌گونه که شرایط اجتماعی دوران انقلاب با سال ۱۳۳۲ فرق می‌کرد اکنون هم ساختار اجتماع با سال ۱۳۵۷ تفاوت دارد. نگرش جامعه کمتر ایدئولوژیک و بیشتر واقع‌گرا یا پراگماتیک شده است. جوانان ما هم از نگاه کمی و هم از نگاه کیفی، بیشتر از پیش به تاریخ، فلسفه، ادبیات و هنر روی آورده‌اند. فلسفه‌ای که پیش از انقلاب جوانان بدان گرایش داشتند ایدئولوژی بود نه فلسفه؛ شور و عشق مبارزه و گرایش‌های رادیکال بود که جوانان را به سوی فلسفه می‌کشاند و نه پرسش‌های فلسفی.

خوشبختانه جامعه جوان ما، در مقایسه با بسیاری از جوامع جهان، جامعه تحصیل کرده و با دینی است؛ جامعه با فرهنگی است که در آن تلاش، کوشش، پایبندی به اخلاق، صبر و پایداری، احترام به خانواده، نوع‌دوستی و جوانمردی ارزشهای والائی است. جوانان ما، یا اکثریت آنها، به پایه‌ای از بلوغ فکری و شخصیتی دست یافته‌اند که بتوانند خود آنچه مفید می‌دانند از فرهنگ غرب بگیرند و آنچه را مفید نمی‌دانند به کناری نهند. به گمان من آنچه برخی زیرعنوان «تهاجم فرهنگی» از آن وحشت دارند چندان واقعی نیست. لباسهای با نوشته یا مارک که برخی جوانان می‌پوشند چیز زودگذری است. به جایی هم بر نمی‌خورد. از سوئی نوعی بیان اعتراض و نوعی تجددخواهی و نوگرایی است که رهبران فکر و اندیشه در جامعه باید با استقبال از اصل ترقی‌خواهی آن را بشناسند و در محورهای معنوی و فرهنگی به جریانش بیندازند. رهبران سیاسی جامعه هم باید به ظرفیت‌های فرهنگی این نسل ایمان داشته باشند. جامعه‌ای که برای هزاران سال تمدن‌ساز بوده و پس از تهاجم‌های یونانیان، عربان، ترکان و مغولان هویت خویش را نگهداشته است برای آینده نیز نباید هیچ‌گونه

جامعه‌ای که برای هزاران سال تمدن ساز بوده است نباید هیچ گونه هراسی از تهاجم فرهنگی بخود راه دهد.

در فاصله بیست ساله میان آبان ۱۳۵۵ تا آبان ۱۳۷۵ باز شمار زنان باسواد چهار برابر شده است. بنابراین از نگاه افزایش سواد و آموزش در میان زنان جامعه با رشدی انفجاری روبرو هستیم که شکل جامعه را دگرگون ساخته و توقعات و انتظارات را افزایش داده است.

گرچه میزان باسوادی زنان اهمیت زیادی دارد، اما زنان ایرانی در سطوح و رده‌های مختلف نظام آموزشی نیز پیشرفت شایان توجهی به دست آورده‌اند. در سال تحصیلی ۷۶-۱۳۷۵ در رده‌های ابتدائی، راهنمایی و متوسطه بطور میانگین نزدیک به ۴۷ درصد دانش‌آموزان را دختران تشکیل می‌دادند.^۶ در رده متوسطه این نسبت بیش از ۴۸ درصد است یعنی اگر دوره متوسطه را زمینه‌ساز آموزش حرفه‌ای و تخصصی دانشگاهی بدانیم می‌بینیم که دختران ایرانی همپای پسران خود را برای ورود به دانشگاه آماده می‌کنند. در آزمون سراسری سال ۱۳۷۷ شمار پذیرفته‌شدگان زن به دانشگاهها برای نخستین بار بیش از مردان بود.

در سال تحصیلی ۷۶-۱۳۷۵، تعداد ۴۵۹,۷۵۹ نفر یعنی ۳۸/۵۶ درصد از جمعیت دانشجویی کشور را زنان تشکیل می‌دادند.^۷ دانش‌آموختگان این دوره‌ها نه تنها سطح دانش و انتظاراتشان بالاست بلکه هر سال باید برای فوج فارغ‌التحصیلان این دوره‌ها شغل‌های جدیدی ایجاد شود. اگر در سال تحصیلی ۴۹-۱۳۴۸ تنها ۳۰۵۱ زن از دانشگاههای کشور فارغ‌التحصیل شدند در سال ۷۵-۱۳۷۴ شمار فارغ‌التحصیلان زن به ۴۷۳۲۳ نفر رسید یعنی بیش از پانزده برابر شد.^۸

اگر به این شمار بیش از ۲۰۰ هزار نفر دختر را که هر ساله از دبیرستان فارغ‌التحصیل می‌شوند بیفزاییم سالانه به بیش از ۲۵۰ هزار شغل جدید برای زنان نیاز داریم. این دیگر مسئله‌ای نظری نیست بلکه یک نیاز اجتماعی واقعی است. در کشوری که زنان آن همپای

هراسی از تهاجم فرهنگی به خود راه دهد. چیزی را که جوانان می‌خواهند و بدان نیاز دارند تنها جامعه مدنی می‌تواند به آنها بدهد؛ جامعه‌ای که آزادی، عدالت، قانون، شایسته‌سالاری، خردگرایی، نظام مدیریت عقلانی را که نسل جوان برای ساختن فردای بهتر به آنها نیاز دارد در اختیار او قرار می‌دهد. رأی جوانان در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ رأی به امید برای آینده بهتر بود.

زنان

چون در جامعه سنتی زنان از حقوق انسانی کمتری برخوردار هستند طبیعتاً هر جنبش اجتماعی برای دستیابی به حقوق مدنی، آنان را نیز بهره‌مند می‌سازد. نقش گسترده زنان ایران در انقلاب، نشانه بارزی از ترقی خواهی و کوشش آنان برای به دست آوردن جایگاه اجتماعی والاتر و شایسته است. با بالا رفتن سطح سواد، آموزش و دانش تخصصی زنان، انتظارات ایشان از جامعه در مورد جایگاه اجتماعی خود نیز بیشتر می‌شود. در آبان ۱۳۳۵ تنها ۲۳/۹ درصد از باسوادان زن بودند در حالی که در آبان ۱۳۵۵ در آستانه انقلاب ۳۶/۳ درصد از باسوادان را زنان تشکیل می‌دادند.^۵ نسبت باسوادان زن در آبان ۱۳۷۵ به ۴۶ درصد رسید و اکنون می‌توان فرض کرد که تفاوت قابل توجهی از نظر درصد باسوادی میان زنان و مردان ایران وجود ندارد.

این واقعه بسیار مهمی است چون زن باسواد همانند مرد باسواد می‌تواند بخواند، بنویسد، از روزنامه‌ها و رسانه‌ها به گونه موثرتری استفاده کند و دیگر نمی‌توان او را به عنوان یک وجود خنثی و بی تفاوت به حساب آورد. اما در این جا تنها درصد باسوادی در میان نیست بلکه مهمتر از آن شمار زنان باسواد در جامعه است. در آبان سال ۱۳۳۵ در ایران تنها ۴۵۷ هزار زن باسواد وجود داشت. در آبان ۱۳۵۵ این رقم بیش از ده برابر شده و به ۴ میلیون و ۶۷۹ هزار نفر رسیده بود.

-از نگاه افزایش سواد و آموزش در میان زنان ایرانی، با یک رشد انفجاری روبرو هستیم که شکل جامعه رادگرگون ساخته و توقعات و انتظارات را افزایش داده است. در آزمون سراسری سال ۱۳۷۷ شمار پذیرفته‌شدگان زن به دانشگاهها برای نخستین بار بیش از مردان بود. در کشوری که زنان آن همپای مردان آموزش دیده‌اند امکان ندارد نقشی کمتر از یک شهروند کامل را بپذیرند.

مردانش آموزش دیده‌اند دیگر امکان ندارد که زنان نقشی کمتر از یک شهروند کامل را بپذیرند. زنان ایران نقش خود را در انقلاب ۱۳۵۷ و در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به نمایش گذاشتند و در آینده نیز نشان خواهند داد. البته یک رهبری سیاسی آگاه نباید به زنان به عنوان یک معضل نگاه کند بلکه باید با ارج گذاشتن به این نیروی بزرگ از آن برای نوسازی جامعه و آبادانی کشور یاری گیرد.

طبقه متوسط نو

از ویژگیهای توسعه در سطح جهانی، برآمدن و گسترش طبقه متوسط نوری است که خاستگاه اصلی جامعه مدنی است. طبقه متوسط کهن بر پایه مالکیت استوار بود و شمار به نسبت اندکی از مردم جامعه را دربرمی‌گرفت. این طبقه به سنتها پای‌بند و طرفدار حفظ ثبات و وضع موجود جامعه بود. بسیاری از خرده‌مالکان یا بازاریان قدیم جامعه ایرانی از افراد این طبقه بودند. طبقه متوسط نو عموماً حقوق بگیرند، از راه تخصص خود امرار معاش می‌کنند و تخصص آنها برای گردش کار جامعه نوالزامی است. پزشکان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، وکیلان دعاوی، آموزگاران، استادان، نویسندگان، دانشمندان، دیوانیان میان‌پایه و کارشناسان از جمله افراد تشکیل‌دهنده این طبقه هستند. از ویژگیهای اعضای این طبقه آن است که:

- ۱- دارای تحصیلات دانشگاهی نو هستند؛
- ۲- قدرت آنان نه از مالکیت و مقام بلکه از مهارت و تخصص آنان در کارهایی که انجام می‌دهند مایه می‌گیرد؛
- ۳- به میزان گوناگون با اندیشه‌های جهان خارج آشنایی دارند؛
- ۴- از تعصبات خشک قومی و ایدئولوژیک بدورند و آمادگی پذیرش تغییر را دارند؛
- ۵- خواستار آزادیها، حقوق و مسئولیتهای شهروندان جامعه مدنی‌اند.

آن گونه که آمار نشان می‌دهد در پنجاه سال گذشته شمار افراد این طبقه از جامعه ایرانی رو به فزونی بوده است. در سال ۱۳۴۷ تعداد ۶۰۳,۹۲۲ نفر یا بیش از ۴۴ درصد از کارکنان دولت دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند. در آبان سال ۱۳۵۷ در آمار شاغلان در سنین ۱۰ سال و بیشتر شمار کاردانان، متخصصان، قانونگذاران، مقامات عالی‌رتبه و مدیران در سطح کشور ۲,۰۴۵,۴۴۸ نفر یعنی بیش از ۱۸ درصد نیروی کار گزارش شده است که این شمار با توجه به حدود ۱۵۰ هزار نفر که هر ساله از دانشگاههای کشور فارغ‌التحصیل می‌شوند در حال افزایش است. افزون بر این تنها افراد شاغل نیستند که به این طبقه تعلق دارند بلکه خانواده‌ها و بستگان آنها نیز باید به حساب آیند چون آنان نیز دارای سبک زندگی و فرهنگ مشابهی هستند.

برآمدن این طبقه تاثیر شگرفی بر همه جامعه دارد چون این طبقه نو با طبقات دیگر جامعه از نظر سبک زندگی، پوشاک، شیوه سخن، نوع و شیوه غذا خوردن، گذراندن اوقات فراغت و مصرف تفاوت دارد. این طبقه هنردوست است و از همین رو به رواج هنر در جامعه کمک می‌کند. ورزش دوست است. خواندن را دوست دارد و حرفهایی هم برای گفتن دارد. از این روست که آزادی بیان و گردهم‌آبی برای او حکم هوارا دارد. تا زمانی که کسی چیزی برای گفتن نداشته و شوق شنیدن نظر دیگران را نداشته باشد آزادی‌ها مصرفی ندارد. بنابراین این طبقه، مصرف‌کننده آزادی است. این طبقه بشدت اجتماعی است. بنابراین مکانهای اجتماعی، مساجد، تکایا، تاترها، سینماها، رستورانها، قهوه‌خانه‌ها، گردشگاهها، پارکها و ورزشگاهها برایش ارزشمند است. این طبقه دوست دارد از خانه بیرون برود و از این رو با طبقه متوسط قدیم که معاشرتهایش در خانه و با خانواده بود فرق دارد. این طبقه، نوظلب و تغییرطلب اما در عین

غارت، وحشت و استبداد عربان، مغولان و ترکان، همزمان فرهنگی پردازد که ارتعاشات تمدنی آن از کاشغر تا آندلس احساس شود.

در نیم قرن گذشته، جامعه ایرانی تغییر شگرفی کرده است و دیگر حتی جامعه بیست سال پیش هم نیست. مردمان آن درس خوانده‌تر، آگاه‌تر و از نظر فنی و علمی متخصص‌تر و کارآمدتر و گرایش آنها به مشارکت اجتماعی و دخالت در سرنوشت خویش بیشتر است. جامعه مدنی در رسیده است. جوانان، زنان و مردان همین کشور ساختارهای اجتماعی آن را نیز به وجود خواهند آورد و در این هیچ تردیدی نیست. برخی بنا بر ملاحظات جناحی، به بهانه اینکه جامعه مدنی و حقوق و آزادیهای آن در غرب هم وجود دارد با آن مخالفت می‌کنند. اما حتی آنهایی که به دلیل ملاحظات سیاسی جناحی با جامعه مدنی به عنوان یک آرمان مخالفند منافع فردی‌شان اقتضا می‌کند که از چشم یک آرمان در انتظار آن باشند.

پانویس‌ها

۱. بخش نخست این مقاله در شماره ۱۲۴-۱۲۳ همین مجله به چاپ رسیده است.
۲. آمار جمعیت کشور تا سال ۱۳۲۰ براساس سالنامه آماری کشور (تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳۷۶). آمار باسوادان براساس بهترین گمان است.
۳. از سال ۱۳۷۵ به بعد آمار جمعیت و باسوادان براساس سالنامه آماری کشور، همان.
۴. سالنامه آماری کشور، ص ۳۴.
۵. همان صص ۵۱۵-۵۱۴.
۶. همان، صص ۵۲۷، ۲۵، ۵۲۴، ۵۱۹.
۷. همان، صص ۵۵۸، ۵۶۰.
۸. همان، صص ۳-۵۶۲ و آمار آموزش عالی ایران (تهران: موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی و آموزشی، شهریور ۱۳۷۳).
۹. سالنامه آماری کشور، ص ۹۸.
۱۰. همان، ص ۸۰.

حالا پایبند فرهنگ و هویت است. حتی ایرانیانی از این طبقه که خارج از مرزهای ایران زندگی می‌کنند این پای‌بندی را دارند. وجود ۱۳۲ آموزشگاه و شمار زیادی کلاسهای زبان فارسی در ۷۶ کشور جهان این پای‌بندی را نشان می‌دهد. این طبقه مانند هر طبقه دیگر خواهان امنیت است اما نیک می‌داند تنها امنیتی که در سایه قانون به دست می‌آید پایدار است.

آنچه این طبقه می‌خواهد بیشتر سیاسی است تا اقتصادی. اگر حقوق و آزادیهای مدنی را داشته باشد، اگر دولت بیشتر کارها را به مردم بسپرد، اگر شایسته‌سالاری و درستکاری در ارکان دولت حکمفرما باشد توسعه اقتصادی هم به طبع روند طبیعی خود را پیدا خواهد کرد. البته این که توسعه سیاسی مقدم است یا توسعه اقتصادی یک بحث آکادمیک است. محمدرضا پهلوی همیشه به بهانه توسعه اقتصادی از شناسایی حقوق و آزادیهای ملت طفره می‌رفت. اما واقعیت چیز دیگری است. جامعه‌ای که بیش از ۸۰ درصد مردم آن باسوادند و تقریباً نیمی از جامعه به کار آموزشی اشتغال دارد، سالانه بیش از ۱۵۰ هزار نفر فارغ‌التحصیل از دانشگاههایش بیرون می‌آیند که تقریباً نیمی از آنها را زنان تشکیل می‌دهند، از نظر نیروی انسانی توسعه یافته است و تنها ساختارها و نهادهای مدنی لازم را کم دارد؛ جامعه جوان و دانش‌آموخته ایران هم توسعه سیاسی می‌خواهد و هم توسعه اقتصادی و دلیلی هم برای صبر کردن نمی‌بیند.

جامعه ایرانی در طول تاریخ خود به دلیل ویژگی نیرومند فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌سازیش همیشه قویتر از حکومت بوده است. در واقع ایران نمونه کلاسیکی از پدیده‌ای است که در علوم سیاسی به آن «جامعه قوی-حکومت ضعیف» می‌گویند. به دلیل همین ضعف است که حکومتها به خشونت دست می‌یازیده‌اند. این جامعه آنقدر قوی بوده که توانسته است در قرونهای پی در پی خونریزی،